گفت‌وگو با منوچهر آشتیانی، جامعه‌شناس

عدالت اجتماعی، خیال یا واقعیت

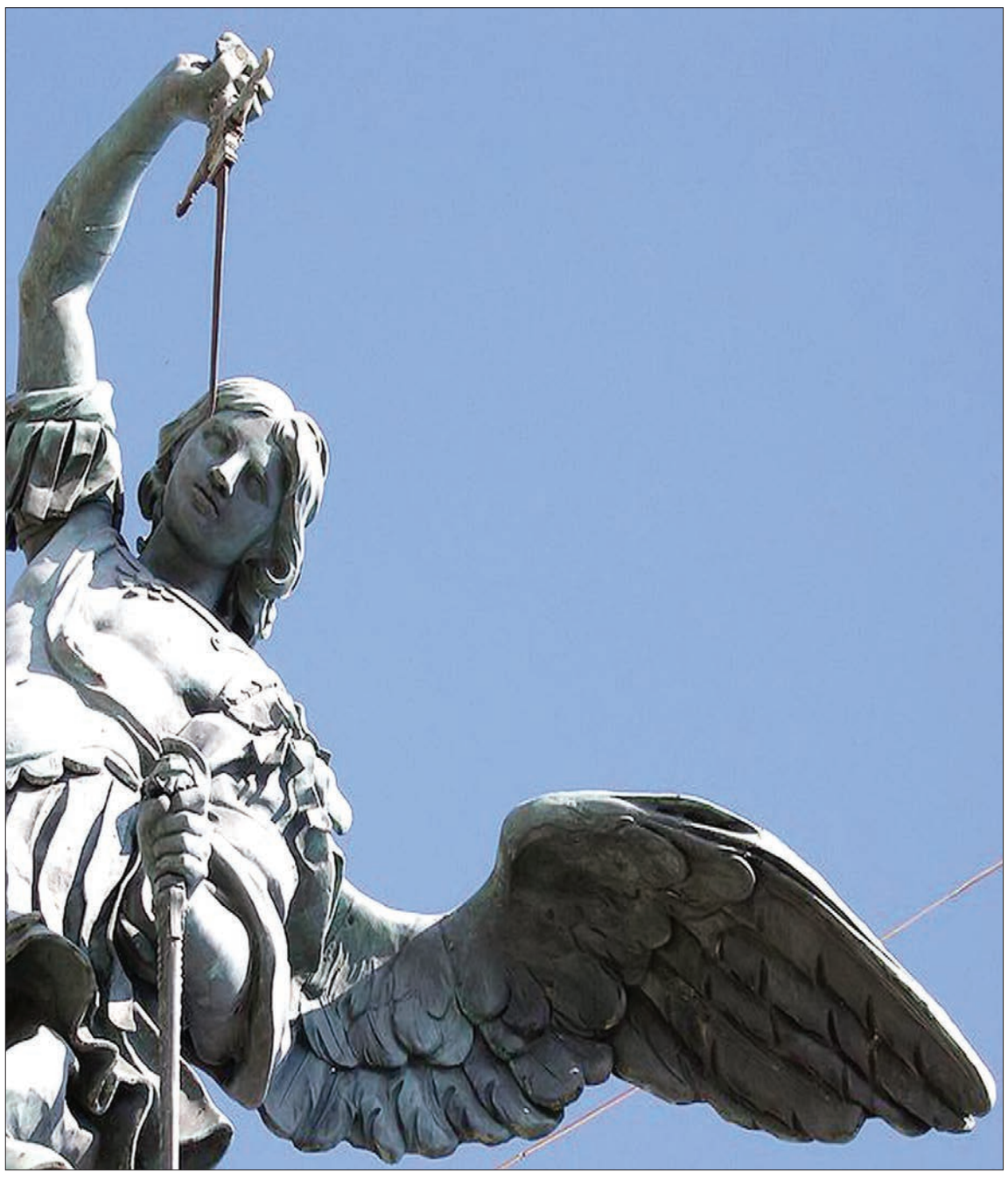

طرح نو| فروغ فکری| شاید خواستن جامعه‌ای که در آن عدالت حکم اصلی و قطعی باشد و ساختمان جامعه و تمامی اجزایش از آن تغذیه کنند، به مثابه خیالی باشد که تنها می‌توان آن را در قالب نقد و نظر جست‌وجو کرد. حال آن‌که این خیال در تمامی جوامع بشری امری است که نه‌تنها متفکرین و سیاسیون، که شعرا و نویسندگان و... به دنبال آن بوده‌اند و هر کدام نیز برای کسب آن نظرات خود را ارایه داده‌اند. با این وجود دکتر منوچهر آشتیانی، جامعه‌شناس و پژوهشگر حوزه فلسفه، جوامعی را در دست یافتن به این مهم تا حدی موفق می‌داند که دموکراسی و اصول مدنیت در آنها از جمله اصلی‌ترین شاخصه‌ها باشد و تنها عدالت اجتماعی در چنین جامعه‌ای است که تا حدی امکان بروز می‌یابد. امری که بسیاری از وجوه آن در جامعه ما به دست فراموشی سپرده شده است و تا بدل شدن به گفتمانی مسلط راهی طولانی در پیش دارد. بحث ما در خصوص عدالت اجتماعی با منوچهر آشتیانی در پی می‌آید:

درابتدا کمی در خصوص مفهوم عدالت اجتماعی و ریشه‌های آن در جامعه بشری بفرمایید...

بحث درباره مفاهیمی مانند عدالت، حیثیت انسانی، حقوق بشر و... مباحثی است که مربوط به جامعه انسانی است اما نه هر جامعه‌ای، بلکه جامعه پیشرفته انسانی که درون خود چنین مفاهیمی را پرورش می‌دهد. جامعه‌ای که در آن مناسبات اجتماعی، اقتصادی و حقوقی وجود دارد و از طرق مختلف می‌تواند چنین مفهومی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. از سوی دیگر زمانی که مفاهیمی از این دست مورد بحث قرار می‌گیرند، باید آنها را در بستر تاریخی و اجتماعی مورد بررسی قرار داد. به این ترتیب چنانچه به تاریخ شکل‌گیری این مفاهیم نگاهی بیندازیم، به این نتیجه دست می‌یابیم که این مفاهیم در جامعه دموکراتیک که عقلانیت در آنها نهادینه شده و مدنیت نیز در آنها شکل یافته‌تر بوده، وجود یافته است. به این ترتیب می‌توان تاریخ شکل‌گیری آن را مربوط به ۵۰۰ و ۶۰۰ قبل از میلاد در یونان و که رساله‌های بسیاری نیز توسط فلاسفه گوناگون در این زمینه نوشته شده است. اما در جوامع کاریزماتیک و فردسالارانه که در آن فرد یا جریانی مورد پرستش قرار می‌گرفته، به همان نسبت این بحث‌ها با مشکل مواجه بوده‌اند. حال چنانچه بسیار ریزتر این بحث را واکاوی کنیم، شاید به تاریخ ۳۰۰ قبل از میلاد یعنی تقریبا ۲۵۰۰ سال پیش و حدود هزار سال قبل از اسلام را بتوانیم زمان آغاز مباحث در رابطه با عدالت و عدالتخواهی و آزادی و... بدانیم. عدالت و عدالتخواهی نیز همان‌گونه که ذکر رفت محصول جوامعی است که در آنها مدنیت وجود داشته و جوامعی که فارغ این خصوصیت بوده‌اند از این امر دور مانده‌اند. در ایران نیز این امر در طول تاریخ با این مشکل مواجه بوده است چراکه ما مدنیت را آن‌طور که باید و شاید تجربه نکردیم. زمانی در دوران مشروطه این گمان رفت که ما در چنین تجربه‌ای قرار گرفته‌ایم اما مشروطیت با شکست مواجه شد و ناتمام ماند. چراکه ما نه پرولتاریا داشتیم که انقلاب اکتبر شوروی را انجام دهد و نه بورژوازی قوی داشتیم که مشابه انقلاب فرانسه را ایجاد کند به همین دلیل هم سهمی در بروز رساندن عدالت و آزادی و... نتوانستیم ایفا کنیم و این امر همچنان ادامه یافت و به‌عنوان مدرنیسمی عقیم و کاذب در دوران پهلوی به ظهور رسید. چنانچه دکتر کاتوزیان نیز در کتاب بنیان‌های اقتصاد سیاسی ایرانیان از آغاز تاکنون، بسیار خوب و به‌درستی به آن پرداخته است.

بحث درباره مفاهیمی مانند عدالت، حیثیت انسانی، حقوق بشر و... مباحثی است که مربوط به جامعه انسانی است اما نه هر جامعه‌ای، بلکه جامعه پیشرفته انسانی که درون خود چنین مفاهیمی را پرورش می‌دهد

بنابراین آیا می‌توان وجود گفتمان مسلطی را برای عدالتخواهی در ایران متصور شد. گفتمانی که فارغ از نتیجه‌ای که کسب کرده، برای رسیدن به این امر تلاش کرده؟

خیر. برای آن که یک امر تبدیل به گفتمان شود، لازم است آگاهی اجتماعی تا سطحی بالا آمده باشد که از عمق مفاهیم اجتماعی بتوان مواردی مانند عدالت، آزادی و... را در قالب یک گفتمان استخراج کرد و این امر را به صورت منثور یا در قالب گفتار باقی گذاشت. چراکه چنانچه این مفاهیم با انعکاس در جامعه همراه نباشد و جامعه به درک درستی از آن نرسیده باشد، این امر ممکن نخواهد بود. در جامعه ما نیز هرگز گفتمان عدالتخواهی با توجه به این تعریف رخ نداده است. چراکه میان متفکرینی که این افکار را از عمق جامعه می‌گیرند و به توده‌ها برمی‌گردانند با مردم، آن دیالوگ مناسب صورت نپذیرفته است و در نتیجه نیز نمی‌توان گفت که با شکل‌گیری گفتمان در این زمینه روبه‌روهستیم.

اما در طول تاریخ شاهد تلاش‌هایی برای شکل دادن به این امر هستیم. به نحوی که همواره با پروپاگاندایی برای بزرگ‌کردن مفهوم عدالت مواجه بودیم اما آنچه از درونش بیرون می‌آمد، گسترش بی‌عدالتی بود.

بله اینها عقاید باز و آزاد مدیحه‌گونه هستند و نه عقاید منسجم علمی و فلسفی و به همین دلیل نیز در گذر زمان نتوانسته‌اند آن‌طور که باید و شاید اثرگذار باشند و ما همچنین با ضعف در این راستا روبه‌رو هستیم. درنهایت نیز بزرگ‌کردن این موارد را نمی‌توان در قالب گفتمان نشاند

اما چنانچه بخواهیم به تعریفی از ابعاد عدالت دست یابیم، چه دسته‌بندی از آن را می‌توان ارایه کرد؟

باید به متن جامعه باز گردیم. حال چه این جامعه را در بعد کوچک آن یعنی جمع، گروه، قشر، طبقه یا به صورت وسیع یعنی ملت یا در قالب جامعه جهانی ببینیم و در هر حالت که بخواهیم متن جامعه را مورد بررسی قرار دهیم، می‌توانیم ۴ بعد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را برای بررسی مقوله‌ای چون عدالت مورد بررسی قرار دهیم. اما در طول تاریخ نخست با مقوله اجتماعیت، پس از آن اقتصادیت، بعد سیاسی و پس از آن فرهنگی مواجهیم که این موارد نیز همواره در حال تبادل و انتقال در یکدیگر بوده‌اند. چراکه در یک جامعه تمامی اصول سیاسی، فرهنگی و اقتصادی وجود داشته و از طرفی در کنار یکدیگر معنا شده است و به نظر جامعه‌شناسان این موارد به صورت نمادبندی شده و کاربردی در جامعه بروز پیدا کرده‌اند. به این معنا که برای بروز خود نیاز به نمادها و نهادهایی داشته‌اند که بتوانند کاربردی شوند. با این تعریف نیز می‌توان امری چون عدالت اجتماعی را مورد بررسی قرار داد. در نتیجه عدالت اجتماعی نیز نیاز به نهادینه‌شدن در جامعه دارد و امر نهادینه‌شدن نیز باید توسط نهادی انجام گیرد که بدین وسیله ماندگاری آن در جامعه تضمین شود و مطالعه تمامی این مناسبات در قالب کارکرد و نمادی که دارند ممکن خواهد بود. تمامی مواردی که تحت عنوان عدالت اجتماعی، تشخص فردی، آزادی، حقوق بشر و... وجود دارند، همگی در قالب این ۴ مناسبت امکان بروز می‌یابد. چنانچه اعلامیه حقوق بشر نیز از این زوایا با این امر مواجه شده است و در داخلش نیز صحبت کارکرد آنها و البته ساختاری که باید در آن عملیاتی شود، شده است و در نتیجه نماد و نهاد آن نیز تعیین شده است. مانند نهاد حقوق بشر جهانی و... اما آنچه تاکنون ذکر آن رفت، تنها کل جریان است و این که تا چه حد این آزادی‌ها و عدالت اجتماعی توانسته در جامعه انعکاس پیدا کند و رئالیزه و سوسیالیزه شود، دارای شک و شبهه و نیازمند بحث مفصلی است. چنانچه صدها سازمان و برنامه‌ریز ملی و بین‌المللی وجود دارد اما کماکان ما با بی‌عدالتی و ناعدالتی در سطح جهان مواجهیم. این امر البته از جامعه‌ای به جامعه دیگر و از دورانی به دوران دیگر متفاوت است که دلایل آن نیز نیازمند بحث و بررسی است.

پس درنهایت می‌توان تا حدودی با این گفته آگوستین هم‌نظر شد که عدالت تنها در شهر خدا قابل تحقق است و باید سودای تحقق شهر آسمانی و عدالت را از سر بیرون کنیم...

زمانی که درباره این مفاهیم بحث می‌کنیم، تا حد بسیاری از امری ایده‌آلیزه شده سخن به میان می‌آوریم و در این حالت شاید بتوان گفته آگوستین را پذیرفت. در این راستا نیز در تمام طول تاریخ ۲ رویکرد وجود داشته است. رویکرد نخست، رویکردی است که در آن متفکرین بر این نظرند که امری چون عدالت اجتماعی یک اتوپیاست و رسیدن به آن نیز ناممکن است. چنانچه از افلاطون پرسیده می‌شود که عدالت در کجا محقق می‌شود و او می‌گوید، هیچ‌کجا. فارابی نیز بر همین نظر است. البته هردوی این متفکران می‌گویند که کاش محقق شود و بتوان در زیست این جهانی آن را جست، به همین منظور نیز خود افلاطون در جایی دیگر می‌گوید که بهشت موعود باید در همین جا محقق شود و در حقیقت اتوپی را این جهانی می‌کند. علاوه بر آن روسو، منتسکیو و بسیاری دیگر از پراگماتیست‌های آمریکایی نیز در پی محقق کردن اتوپیا در همین جهان هستند. از سوی دیگر اما تفکری وجود دارد که مبنای تفکر ادیان است. براساس این تفکر، تحقق امری چون عدالت اجتماعی و مفاهیمی دیگر از این دست را محصول این دنیا نمی‌دانند. این دو نظر همچنان تا زمان ما نیز ادامه پیدا کرده و در عقیده حاکم در جهان ما نیز که بر پایه مواردی چون افزایش مادیگرایی و این جهانی شدن است، افزایش یافته است.

اما تحقق امری چون عدالت اجتماعی نیز تا حد بسیاری با مشکل در ابزارها مواجه بوده است و ابزارهای لازم در این زمینه و با توجه به ساخت هر جامعه آن‌طور که باید و شاید امکان عملیاتی شدن را درون خود نداشته‌اند...

این امر همیشه در طول تاریخ بشر به‌عنوان معضلی مطرح بوده است که آیا ما ابزارهای لازم برای تحقق ایده‌آل‌های جامعه را داریم یا خیر و همیشه آرزو این بوده که این ایده‌آل‌ها را بتوان محقق ساخت. به همین دلیل نیز جامعه‌ای خود را سعادتمند می‌داند که تا حد ممکن بتواند این امر را عملی سازد. هرچقدر جامعه‌ای کمتر امکان تحقق ایده‌ال‌های خود را یافته باشد، جامعه پرمشکل‌تر و رنجورتری است. در جامعه ما نیز این امر به خوبی نمود دارد و دلیل آن نیز کمبود مناسبات اجتماعی است. این امر البته طی مقالات متعدد نه‌تنها توسط من که افرادی چون دکتر کاتوزیان در انگلستان و دکتر علمداری در آمریکا و بسیاری دیگر نیز مورد توجه قرار گرفته است و ما سعی در این داشته‌ایم که دلایل عقب ماندن از گردونه مدنیت به آن شکل که باید و شاید و وجود مشکل در جامعه ایران را مورد کندوکاو قرار دهیم. اما این امر یک واقعیت است که ایده‌آل‌ها همواره جلوتر از عمل بوده و دلیل آن هم بسیار ساده است چراکه دامنه فکر بسیار بازتر از دامنه عمل است.

چنان‌که بسیاری از مکاتب نیز در عمل با شکست مواجه شدند و تئوری آنها نتوانست جامعه را به درستی تحت تأثیر قرار دهد...

دقیقا همین‌طور است. برای مثال زمانی برای تحقق عدالت کوششی توسط کارل مارکس و در تقابل با سرمایه‌داری صورت پذیرفت. وی بر این امر تأکید کرد که چون سرمایه‌داری نتوانسته عدالت اجتماعی، آزادی‌های انسانی و درحقیقت ایده‌آل‌های انسان را محقق سازد، حال ما می‌خواهیم این کار را انجام دهیم و اما این کوشش نیز بی‌نتیجه بود. چنانچه در چین و شوروی شاهد آن بودیم که نتوانستند تئوری‌های مارکس را به درستی عملی کنند و بار دیگر ما شاهد بی‌عدالتی‌های گسترده در تمام بخش‌ها بودیم و این امر تا حدی بود که بسیاری می‌گفتند چنانچه مارکس زنده بود نیز تعجب می‌کرد! بنابراین بشریت هرگز نتوانست آزادی‌های واقعی و عدالت را آن‌گونه که شایسته است، عملی سازد و تشخص و حقوق انسانی و عدالت و... تنها به صورت هجوار و پایا صورت پذیرفت. این امر نیز البته قابل مطالعه است. چراکه می‌توان تنگناهای نظام‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در این زمینه را مورد کندوکاو قرار داد و شاید با این وجود بتوان به پاسخی برای پرسش‌ها دست یافت که این امر تا چه حد جبری و تا چه حد غیرجبری بوده است. اما آنچه در پایان نیاز به تذکر دارد این است که ما در طول تاریخ ۲۵۰۰ ساله خود، نتوانستیم جامعه‌ای قانونمند، نظام‌مند، عقل‌مند و علم‌مند داشته باشیم و به همین دلیل نیز در خصوص بسیاری از واژگان نمی‌توانیم تعریف درست و نظام‌مندی ارایه دهیم. این امر در کل تاریخ نضج یافته. به همین دلیل نیز بسیاری از آنها نتوانسته‌اند تعریف درستی از خود ارایه دهند و در نتیجه دچار بدفهمی و همچنین بدعملی شده است و این امر ریشه در تمام تاریخ ما دارد. اما این امر در جامعه‌ای چون یونان باستان و رم متفاوت بوده است. در آنجا ما شاهد وجود مجلس و سنا هستیم. آنها در مجلس خود به بحث می‌پرداختند و در همین زمان نیز از سطو ۲۰۰ قانونگذار از کشورهای آن زمان می‌آورد و ۲۰۰ قانون را تصویب می‌کند و براساس آن کتاب سیاست خود را به نگارش درآورد. در آن مجالس تبادل فکر جریان داشته. در آگوراها، در سمپوزیوم‌ها و نشست‌های شبانه، همگی به بحث و تبادل‌نظر می‌پرداختند. این مجمع‌ها از صبح تا پایان شب به کار خود ادامه می‌داد و گروه‌های مختلف و مکاتب گوناگون در آن به بحث می‌پرداختند و این موارد در سمپوزیوم افلاطون نیز مورد بررسی قرار گرفته و این بسیار جالب است که افلاطون با طراوت فکری می‌گوید که من آزادی و تفکر فکر خود را آنگاه درمی‌یابم که ببینم دیگر فکرکنندگان نیز وجود دارند. این امر در کشور ما به نحو دیگری عملی شد. به این ترتیب که ما با هر آنچه که با تفکرمان متفاوت بود، به ستیز برخاستیم و این امر نیز در گذر زمان عامل ایزوله‌شدن و تنهاترشدنمان شد و البته مختص به دوره خاصی نیز نمی‌شود و این امر درنهایت عاملی شد که بسیاری از خواست‌های اجتماعی را نیز نادیده گرفتیم و درنهایت نیز بستر اجتماعی ما خود عامل بسط و افزایش نابرابری و ناعدالتی شد.

نگاه

خوانشی از کتاب «نظریه عدالت» جان رالز، فیلسوف معاصر آمریکایی

عدالت، متضمن فرصت‌های برابر

طرح نو| مجتبی پارسا| جان رالز، فیلسوف آمریکایی معاصر که به دلیل صورت‌بندی نظریه عدالت به شهرت رسید، از چهره‌های بنام فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق در سده بیستم بود. اثر مشهور رالز «نظریه عدالت» یا نظریه‌ای در باب عدالت (A Theory of Justice) هم‌اکنون به‌عنوان یکی از منابع کلاسیک فلسفه سیاسی تلقی می‌شود. کتاب نظریه عدالت جان رالز در ایران نیز ترجمه و چاپ شده است. در این یادداشت سعی می‌شود که قسمتی از کتاب نظریه عدالت، مورد بررسی اجمالی قرار بگیرد. رالز کتابش را با تعریف عدالت این‌گونه آغاز می‌کند: «عدالت نخستین فضیلت نهادهای اجتماعی است، همچنان که صدق فضیلت نظام‌های اندیشه است.» بعد از ذکر این تعریف، رالز به نکته بسیار جالب و قابل توجهی در باب عدالت اشاره می‌کند و آن این است که قوانین و نهادهای سیاسی و اجتماعی، به هر میزان که کارآمد و مفید باشند، اگر ناعادلانه باشند، در بهترین شرایط باید اصلاح و در غیر این صورت، کنار گذاشته شوند. به این ترتیب او مهم‌ترین مولفه هر نظریه، نظام و نهادی را، عادلانه بودن آن در نظر می‌گیرد و پذیرش بی‌عدالتی را تنها در صورتی مجاز می‌داند که نظریه بهتری وجود نداشته باشد:

«یک نظریه هرچند شکوهمند و بسنده، اگر صادق نباشد باید رد یا بازنگری شود. همچنان که قوانین و نهادها فارغ از این که چه میزان کارآمد و سازمان یافته باشند اگر ناعادلانه باشند، اصلاح یا کنار گذاشته شوند. تنها چیزی که به ما اجازه می‌دهد یک نظریه نادرست را بپذیریم، نبود یک نظریه بهتر است. به همین ترتیب، یک بی‌عدالتی زمانی قابل تحمل است که برای پرهیز از یک بی‌عدالتی بزرگ‌تر، ضروری باشد.»

اگر گرایش انسان‌ها به منفعت‌شخصی مراقبت و حساسیت‌شان در برابر یکدیگر را گریز ناپذیر می‌سازد، برداشت عمومی آنها از عدالت، همکاری مطمئن و قطعی آنها با یکدیگر را امکان‌پذیر می‌کند

جان رالز در مورد موضوع بحث عدالت، می‌گوید صفت عدالت و بی‌عدالتی بر انواع متفاوتی از چیزها اطلاق می‌شود. او اطلاق صفات عادلانه یا ناعادلانه را نه‌تنها در مورد قانون، نهادها و نظام‌های اجتماعی بلکه برای بسیاری از کردارها و کنش‌های خاص از جمله تصمیمات، داوری‌ها و اسنادها نیز موجه می‌داند. او حتی معتقد است که ما نگرش‌ها، منش‌ها و خلق و خوهای اشخاص و خود اشخاص را عادل یا ظالم می‌نامیم؛ اما بحث اصلی در خصوص عدالت اجتماعی است و بررسی و تبیین عدالت در اجتماع. نویسنده کتاب نظریه عدالت، جامعه بسامان را جامعه‌ای می‌داند که افراد در آن جامعه می‌پذیرند و می‌دانند که همه آنها، اصول عدالت یکسانی را پذیرفته‌اند، و نهادهای اجتماعی بنیادین، این اصول را برآورده می‌سازند و آنها نیز به مسأله برآورده شدن اصول عدالت از سوی آن نهادها وقوف دارند. به این ترتیب، وجود یک برداشت عمومی و مشترک از عدالت در جامعه بسیار ضروری است: «یک جامعه آنگاه بسامان است که نه‌تنها برای بهبود خیر اعضای آن طراحی شود، بلکه به نحو موثر بر پایه یک برداشت عمومی از عدالت نیز ساماندهی شده باشد. پس یک جامعه بسامان آن است که در آن اولا، هر کس می‌داند و می‌پذیرد که دیگران نیز چون او همان اصول عدالت را پذیرفته‌اند و ثانیا، نهادهای اجتماعی پایه، عموما این اصول را رعایت می‌کنند و باور عموم مردم هم این است که آن نهادها به آن اصول پایبندند.» وجود این نگاه مشترک از مقوله عدالت، در میان افراد جامعه، موجب مفاهمه‌ای متقابل می‌شود و به این طریق، امکان همکاری و اعتمادمیان افراد جامعه ایجاد می‌شود؛ اما با در نظر گرفتن این خصیصه از جامعه بسامان و با توجه به این‌که در اکثر کشورها همچنان بر سر تعریفی مشترک از عدالت مجادله وجود دارد و همچنین به علت مناقشه بر سر عادلانه یا ناعادلانه بودن چیزها، رالز نتیجه می‌گیرد که کمتر جوامعی، بسامان هستند؛ «اگر گرایش انسان‌ها به منفعت شخصی مراقبت و حساسیت‌شان در برابر یکدیگر را گریز ناپذیر می‌سازد، برداشت عمومی آنها از عدالت، همکاری مطمئن و قطعی آنها با یکدیگر را امکان‌پذیر می‌کند. در میان افراد با اهداف متنوع و غایات گوناگون یک برداشت مشترک از عدالت، پیوندهای دوستی مدنی بین آنها را تحکیم می‌بخشد. می‌توان گفت وجود یک برداشت عمومی از عدالت سازنده ویژگی بنیادین یک انجمن انسانی بسامان است. از این حیث جوامع موجود به‌ندرت بسامان هستند. زیرا درباره این که چه چیز عادلانه و چه چیز ناعادلانه است مناقشه و اختلاف نظر وجود دارد.»

عدالت به تعبیر «هیوم»، فضیلتی احتیاط‌آمیز و حسادت‌خیز است به این معنی که انسان برای تحقق عدالت همواره می‌باید که هم خود، عادل باشد و هم باید مراقب باشد که دیگران از قلمروی عدالت بیرون نروند؛ با این حال همچنان این پرسش قابل طرح است که یک جامعه کاملا عادلانه چگونه جامعه‌ای است؟ رالز در قسمت دیگری از کتاب نظریه عدالت، در این باب سخن می‌راند که برداشت از مقوله عدالت، نباید برداشتی شخصی و منفعت‌طلبانه باشد؛ «به نظر می‌رسد همگان موافقند که تدوین اصول عدالت نباید متناسب با اوضاع و احوال شخصی یک فرد باشد. برای نمونه اگر کسی می‌دانست که ثروتمند می‌بود، ممکن بود تقویت این اصل را عقلانی بیابد که مالیات‌های متنوع برای کارهای رفاهی ناعادلانه به شمار می‌آید و اگر می‌دانست که او تهیدست می‌بود، به احتمال زیاد اصل مغایر با این اصل را پیشنهاد می‌کرد.»

از دیدگاه جان رالز، عدالت اجتماعی متضمن این است که آزادی‌های اجتماعی، سیاسی و همچنین حقوق افراد جامعه، همگی برای همه افراد جامعه برابر باشند و همه افراد جامعه از شانس و فرصتی برابر برای رسیدن به آنها برخوردار باشند؛

«آزادی‌های اساسی شهروندان - در مجموع - عبارتند از: آزادی سیاسی (حق رأی دادن و حق نامزدی برای احراز مناصب دولتی و عمومی) همراه با آزادی بیان و اجتماعات، آزادی وجدان و آزادی اندیشه، آزادی فردی همراه با حق داشتن مالکیت (شخصی) و آزادی از دستگیری و بازداشت خودسرانه که براساس مفهوم حکومت قانون تعریف می‌شوند. بر پایه اصل نخست، همه این آزادی‌ها باید در مورد افراد جامعه، برابر باشند چون حقوق پایه شهروندان در یک جامعه عادل، یکسان است.» همچنین او می‌نویسد که «توزیع ثروت و درآمد و سلسله مراتب اقتدار باید با آزادی‌های شهروندی برابر و برابری فرصت‌ها سازگار باشد. همه ارزش‌های اجتماعی - آزادی و برابری فرصت‌ها، درآمد و ثروت و پایه‌های عزت نفس - باید به نحو برابر توزیع شوند مگر آن که توزیع نابرابر هر یک با همه این ارزش‌ها به سود همگان باشد. بی‌عدالتی همان نابرابری‌هایی است که به سود همگان نیست.»

از نظر جان رالز، موقعیت‌های شغلی نه‌تنها باید به نحو رسمی به سوی همگان باز باشند، بلکه همگان باید برای دستیابی به آن از بخت منصفانه برخوردار باشند. ما می‌توانیم بگوییم کسانی که توانایی‌ها و مهارت‌های مشابه دارند باید از بخت مشابه برای زندگی برخوردار باشند. به‌طور مشخص‌تر اگر فرض کنیم گونه‌ای توزیع دارایی‌های طبیعی وجود دارد کسانی که در یک سطح از توانایی و استعداد هستند و تمایل یکسان برای بکارگیری آن دارند باید صرف نظر از جایگاه اولیه‌شان در نظام اجتماعی، یعنی صرف‌نظر از طبقه درآمدی‌ای که در آن زاده شده‌اند، دورنمای کامیابی یکسانی داشته باشند. از نظر او در همه بخش‌های جامعه باید دورنماهای تصدی مشاغل برای همه صاحبان انگیزه و بخت تقریبا برابر باشد. انتظارات کسانی که توانایی‌ها و آرمان‌های یکسان دارند، نباید تحت‌تأثیر طبقه اجتماعی آنها واقع شود؛ لذا فرصت‌های کسب معرفت و مهارت‌ها نباید به جایگاه طبقاتی فرد بستگی داشته باشد و بنابراین نظام مدرسه اعم از عمومی (دولتی) یا خصوصی باید موانع طبقاتی را از سر بردارد.

جان رالز در مورد وضع «منصفانه»، مثال جالبی می‌زند. او می‌گوید شرط بندی‌ای را تصور کنید که همگی افرادی در این شرط‌بندی به‌طور داوطلبانه شرکت می‌کنند و مقدار پول برابری را وسط می‌گذارند. رالز این توزیع را منصفانه می‌داند یا حداقل آن را غیرمنصفانه نمی‌داند و بعد می‌گوید که شرط‌بندی منصفانه از نظر من، شرط بندی‌ای است که انتظار برنده شدن در آن صفر است؛ به این معنی که احتمال برنده شدن در میان همه افراد، برابر است و کسی شانس بیشتری نسبت به دیگری ندارد. با تعمیم این مثال به جامعه، می‌توان عدالت اجتماعی را به این نحو درک کرد که در جامعه عادلانه، فرصت‌ها برای همگی، به یک نسبت و به میزان یکسان وجود دارد.

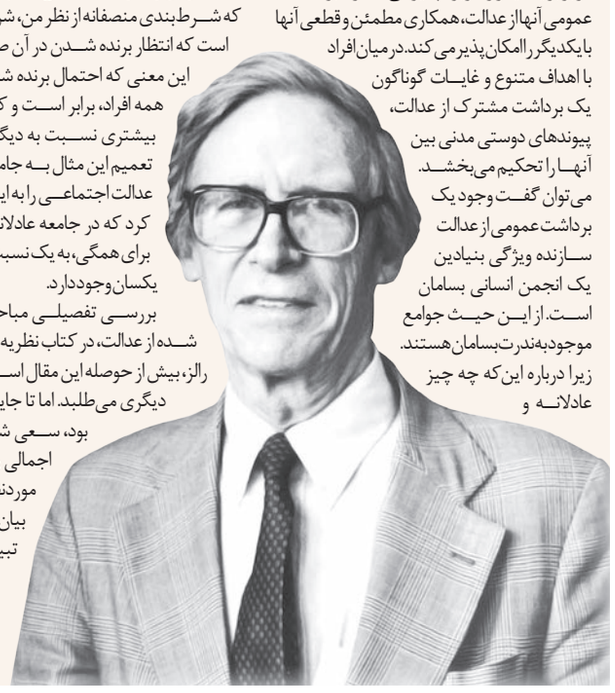

بررسی تفصیلی مباحث مطرح شده از عدالت، در کتاب نظریه عدالت جان رالز، بیش از حوصله این مقال است و فرصت دیگری می‌طلبد. اما تا جایی که میسر بود، سعی شد تا نکات اجمالی و اساسی در مورد نظریه عدالت بیان تا حدودی تبیین شود.